

مفهومیت: نقطه ثقل بوطیقای بنیامین

همایون اسلامی^۱، محمدجواد کمالی^۲

چکیده

والتر بنیامین متفکری است که در مرز سنت و مدرنیته ایستاده، و تلاش می‌کند ابعاد مدرن هستی انسان را به بیانی سنتی تفسیر کند؛ او به کمک تکنیک‌های ادبی، توجیهای متافیزیکی را با حقایق عینی درمی‌آمیزد؛ و زبانی نامتعارف خلق می‌کند، که فهم آن آسان نیست؛ و این خود یکی از دلایلی است که موجب شده آثار او را فاقد انسجام بدانند. یکی از کلیدواژه‌های بنیامین که به اعتقاد ما مغفول مانده و موجب مخدوش شدن نظرات او در مورد زبان و ادبیات گردیده مفهومیت است. مفهومیت معادل برگزیده ما برای intention است که در متن "در باره زبان و زبان بشری" و "رسالت مترجم" چندین بار به کار رفته است؛ و مفسران بنیامین، به این اصطلاح، به طور بایسته نپرداخته‌اند؛ در این مقاله تلاش می‌شود با استفاده از منابع معتبر، به درک روشن‌تری از این مفهوم رسیده، نشان داده شود که با مبنا قراردادن مفهومیت می‌توان به قرائتی منطقی‌تر و منسجم‌تر از آرای او دست یافت.

واژگان کلیدی: زبان‌شناسی، شعر، ترجمه، والتر بنیامین، مفهومیت

دوره شانزدهم شماره ۲۳، پاییز و زمستان ۱۳۹۸

۱. دانشجوی دکتری زبان فرانسه، گروه زبان فرانسه، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد مشهد، ایران (نویسنده مسنول)

heslami@mail.com

۲. دانشیار زبان و ادبیات فرانسه، گروه زبان فرانسه، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد مشهد، ایران

kamali_mj@mshdiau.ac.ir

مقدمه

والتر بنیامین (Walter Benjamin) در سال ۱۸۹۲ در آلمان زاده شد. او متفکر، مترجم، نویسنده، منتقد هنری و برنامه‌ساز رادیو بود. از نظر فکری رابطه نزدیکی با مکتب فرانکفورت داشت. در حوزه نقد ادبی، مقالاتی در مورد بودلر، گوته، کافکا، پروست و نویسندگان دیگر می‌نوشت. آثار بالزاک (Balzac)، بودلر و پروست را به آلمانی ترجمه می‌کرد. اغلب به سبک فیلسوفان کلاسیک، به کندوکاو مسائل جنبی جامعه مدرن می‌پرداخت؛ جوهره آثارش، بیش از آنکه منطق باشد، کشف و شهود بود. حجم آثاری که از او به جا مانده، بیش از حد انتظار است؛ و تأثیری انکارنشده‌ی بر متفکران پس از خود داشته است. مرگ او که در سال ۱۹۴۰ به هنگام فرار از آلمان نازی روی داد، هنوز در پرده‌ای از ابهام است.

بنیامین متفکری است که در مرز سنت و مدرنیته ایستاده، و تلاش می‌کند ابعاد مدرن هستی انسان را به بیانی سنتی تفسیر کند؛ او به کمک تکنیک‌های ادبی، توجیهات متافیزیکی را با حقایق عینی درمی‌آمیزد؛ و زبانی نامتعارف خلق می‌کند، که فهم آن آسان نیست. پل دو من^۱ نقل می‌کند که در جریان سمیناری در پاریس، ژاک دریدا^۲ از متفکرین حوزه فلسفه و زبان که پایه‌گذار شالوده‌شکنی^۳ شناخته می‌شود و مسلط به زبان آلمانی بوده است بخشی از ترجمه فرانسوی^۴ "رسالت مترجم" به قلم موریس دو گاندیلاک^۵ را، که مدرس فلسفه دانشگاه پاریس بوده و مسلط به زبان آلمانی، نقل می‌کند، بدون آن که متوجه اشتباهی شود که در آن بوده است: در متن به جای traduisible (قابل ترجمه)، intraduisible (غیرقابل ترجمه) آمده بوده است. (De Man, 1985: 32)

این اشتباهات کوچک، که در قریب به اتفاق ترجمه‌های این رساله به زبان‌های گوناگون مشاهده می‌شود، این شائبه را ایجاد می‌کند که شاید جزئیاتی باشد که از چشم مترجمان و مفسران مغفول مانده باشد. چرا که "سبک نگارش و تفکر" بنیامین به توصیف سوزان سونتاک^۶ "تک‌قابی از سبک باروک" است. "این سبک به صلابه می‌کشد که بکشد... [..] هر جمله به گونه‌ای نوشته شده، که گویی جمله اولین یا آخرین

1. Paul de Man
2. Jacques Derrida
3. Deconstruction
4. Maurice de Gandillac
5. Susan Sontag

است. "بنیامین خود گفته "نویسنده باید بر سر هر جمله توقف کند، و دوباره بی‌آغازد." همانند تصاویر سبک باروک که آکنده از تحرک‌اند، این جملات نیز انباشته از اندیشه‌اند، و ترسی در پس این جملات نشسته از اینکه اگر نفس تازه شود کار نیمه‌کاره بماند. [...] گویی که هر جمله باید همه‌چیز را بگوید، قبل از آنکه موضوع مورد تأمل از پیش چشم نویسنده محو گردد." به گفته بنیامین "اندیشه‌های درون کتاب او را [...] باید به جبر از عالم جنون بیرون کشید". (Sontag, 1980: 129)

به اعتقاد ما مغفول ماندن کلیدواژه مفهومیت، موجب مخدوش‌شدن نظرات او گردیده است، و این خود یکی از دلایلی بوده که موجب شده است نظرات او را فاقد انسجام بدانند. در این مقاله تلاش می‌شود با استفاده از منابع معتبر، به درک روشن‌تری از این مفهوم رسیده، نشان داده شود که فهم آنچه بنیامین در حوزه زبانشناسی و ادبیات می‌گوید در گرو درک درست مفهومیت است. در این کار از منابع متعددی به زبان‌های فارسی، انگلیسی و فرانسه بهره خواهیم برد، ولی منابعی که پایه کار ما قرار خواهند گرفت، ترجمه‌هاوارد زون^۱ از رسالات "رسالت مترجم" و "در باره زبان و زبان بشری" است.

شناخت مفهومیت

هر نوع تجلی (expression) حیات ذهنی انسان، به باور بنیامین زبان است. او موسیقی، مجسمه‌سازی، حقوق و فن‌آوری را زبان می‌داند. به طور خلاصه، هر نوع انتقال (com-munication) محتوای ذهنی زبان نامیده می‌شود؛ درست است که استفاده از کلمات، مختص انسان است، اما زبان محدود به انسان نیست؛ هر چه در جهان وجود دارد، چه جاندار چه بی‌جان، زبان دارد. به اعتقاد او، چنین تعریفی از زبان، استعاره‌ی (metaphori-cal) نیست. (Benjamin, 1996a: 62)

بنیامین زبان انسان را غیر از زبان دیگر موجودات می‌داند؛ زبان بشری دو لایه دارد، ذهنی و کلامی. او برای هر کدام از لایه‌ها، محتوایی در نظر می‌گیرد؛ محتوای لایه کلامی، معنا (meaning) و محتوای لایه ذهنی، اسم (name) است. البته اصطلاحات نام و نام‌گذاری را از کتاب مقدس به امانت گرفته است. در کتاب مقدس آمده است که انسان بر تمام موجودات نام گذاشت؛ و نام گذاشتن استعاره‌ای از شناختن است. پس

1. Howard Zohn

نام هر چیز، به معنای معرفت به آن چیز است. اما نام دقیقاً چیست؟ نام مختصراً همان مفهومیت است؛ اما مفهومیت چیست؟ برای پاسخ به این پرسش نیاز به مقدماتی هست. در متن "در باره زبان و زبان بشری" و "رسالت مترجم" این اصطلاح چندین بار به کار رفته است؛ و تا جایی که می‌دانیم، مفسران بنیامین، به آن به طور بایسته نپرداخته‌اند؛ به باور ما، تا این اصطلاح حلاجی نشود، درک آنچه او می‌گوید ناممکن است. این اصطلاح، عموماً در فارسی به "قصد" [و مترادفات آن] ترجمه می‌شود، intention [و شکل لاتین آن *intention*] است. باید توجه داشت که قصد، نوعی عاملیت و فاعلیت را می‌رساند، که کلمه یا زبان فاقد آن است (Benjamin, 1996b: 257)؛ اما معنای دومی هم برای *intention* ذکر می‌شود: "مفهوم" و "بار معنایی" (Ashoori, 2005: 208). در دانشنامه فلسفه استنفورد آمده است:

"در فلسفه و منطق قرون وسطی، کلمه لاتین *intention* به چیزی اطلاق می‌شده، که امروزه فیلسوفان و منطق‌دانان 'مفهوم' (concept) یا 'مفهومیت' (intension) می‌نامند؛ یعنی چیزی که هم بر موجودات و خصوصیات درون‌ذهنی و هم بر موجودات و خصوصیات بیرون‌ذهنی صدق می‌کند. با فرض اینکه خود 'مفهوم' چیزی ذهنی است، 'مفهومیت' هم باید ذهنی باشد."

"هر چند که در فلسفه معاصر معنای کلمه 'intentionality' (قصدیت)، با معنای کلماتی مانند 'intension' (یا 'intensionality' با s) و 'intention' مرتبط است، نباید آنها را با هم خلط کرد. از سوئی، در انگلیسی معاصر، 'intensional' (مفهومیت‌مند) و 'intensionality' (مفهومیت‌مندی) به معنای 'non-extensional' نامصداقیت‌مند و 'non-extensionality' (نامصداقیت‌مندی) هستند، و البته 'intensionality' (مفهومیت‌مندی) و 'extensionality' (مصداقیت‌مندی) خصوصیات منطقی کلمات و جملات هستند. برای مثال، 'جاندار دارای قلب' و 'جاندار دارای کلیه' مصداقیت (extension) یکسانی دارند چون شامل افراد یکسانی می‌شوند: هر جاندار دارای کلیه دارای قلب است. اما مفهومیت (intension) این دو عبارت متفاوت است چون فارغ از معنای هم‌سان، کلمات قلب و کلیه مصداقیت‌های متفاوتی دارند. از سوی دیگر *intending* و *intention* (قصد) حالت‌های مشخص ذهنی هستند که برخلاف باورها، داوری‌ها، امیدها، آرزوها و ترس‌ها، نقش میزهای در علت‌شناسی (eti-ology) افعال بازی می‌کنند. در مقابل، intentionality (قصدیت) ویژگی فراگیر حالت‌های ذهنی بسیار متفاوت است: باورها، امیدها، داوری‌ها، intentions (قصدها)، عشق و نفرت،

همگی intentionality (قصیدیت) را به نمایش می‌گذارند." (Jacob, ۲۰۱۹) اگر که می‌گویند نباید intension و intension را با هم خلط کرد، یعنی احتمال یا سابقه این کار وجود دارد. در دانشنامه بریتانیکا هم آمده است که:

"مفهومیت (intension) و مصداقیت (extension) در منطق، کلمات هم‌بسته‌ای هستند که بر مرجع یک مفهوم یا اصطلاح دلالت دارند: 'مفهومیت' دلالت می‌کند بر مؤلفه‌های درونی یک مفهوم یا اصطلاح، که تعریف صوری آن را می‌سازند؛ و 'مصداقیت' دلالت می‌کند بر دامنه‌ی مواردی که این نام شامل آنها می‌شود. برای مثال، مفهومیت 'کشتی' به عنوان اسم ذات، برابر با 'وسیله‌ای برای حمل و نقل در آب' است، اما مصداقیت آن شامل چیزهایی مانند کشتی‌های باری، کشتی‌های مسافربری، کشتی‌های جنگی و کشتی‌های ماهی‌گیری می‌گردد. وجه تمایز مفهومیت و مصداقیت، با وجه تمایز معنای ضمنی (connotation) و معنای صریح (denotation) تفاوت دارد." (Augustyn et al., 2019)

در فرهنگ فلسفی کمبریج هم اینگونه آمده است که:

"مفهومیت (intension)، معنا (meaning) یا معنای ضمنی (connotation) یک عبارت است، در مقابل مصداقیت (extension) یا معنای صریح (denotation) آن، که شامل آن چیزهایی می‌شود که عبارت بر آنها دلالت می‌کند. عموماً فرض بر این است که مفهومیت جمله خبری (declarative sentence)، گزاره آن است؛ و مفهومیت عبارت اسنادی (predicative expression) - اسم عام، صفت - مفهوم (concept) آن است." (Audi, 1999: 439)

با ذکر این نکته که "مصداقیت" و "مفهومیت" معادل‌هایی است که ما، به قصد معنارسازی روان‌تر ساخته‌ایم، بر اساس آنچه نقل کردیم، می‌توان ادعا کرد که اولاً تصور روشنی از این مفاهیم - که مورد توافق همگان باشد - وجود ندارد؛ ثانیاً از آنجا که احتمال استفاده از intention به جای intension وجود دارد؛ و از آنجا که در "رسالت مترجم"، intention به واژه و متن و زبان نسبت داده می‌شود، می‌توان تصور کرد که به معنای تقریبی intension به کار رفته باشد. اگر از سر تشکیک گفته شود که intention به همان معنای "مفهوم" یا "معنای ضمنی" به کار رفته است، می‌توان - به طریق برهان خلف - پرسید که چرا از واژه‌های رساتر و متداول‌تری مانند concept یا connotation استفاده نشده است؟ و چرا همه مترجمان از همین واژه استفاده کرده‌اند؟ در ادامه توضیحات پیش‌تری برای روشن شدن مطلب ارائه خواهد شد.

بنیامین بر این باور است که زبان بشری دو لایه دارد: ذهنی و کلامی؛ لایه کلامی

متشکل از کلمات است؛ و کلمات حاوی معنا هستند. معنای مذکور همان کلمه مترادفی است، که در بعضی از واژه‌نامه‌ها، در مقابل هر مدخل آورده می‌شود. برای مثال، در مقابل "نمود"، "جلوه" می‌آید، و اصطلاحاً به آن معنای "نمود" می‌گویند. لایه ذهنی متشکل از مفاهیم است؛ و هر مفهوم، بر اساس جایگاهی که در میان مفاهیم دیگر دارد - یا روابطی که با مفاهیم دیگر دارد - صاحب تعریفی می‌شود، که به آن مفهومیت می‌گوییم. مفهومیت تقریباً همان تعریفی است که در بعضی از واژه‌نامه‌ها، در مقابل هر مدخل آورده می‌شود. برای مثال، در مقابل "نسخه‌شناسی" چنین می‌آید: "شناختن نسخه‌های خطی کتابه از جهت نوع کاغذ، مرکب، خط، و تعیین قدمت و اصالت آنها". آنچه بنیامین مفهومیت می‌نامد، تقریباً همان چیزی است که در معناشناسی تحلیل مؤلفه‌ای (componential analysis) نام دارد. یکی از ایراداتی که به فرضیه‌های مبتنی بر مؤلفه‌های معنایی می‌گیرند، مسئله اعتبار عملی آن است. در حالی که هر فارسی‌زبانی به آسانی مفهوم "سوسک" یا "شرف" را می‌فهمد، نمی‌تواند به آسانی مؤلفه‌های معنایی آنها را تعیین کند. نکته دیگر آن که "مفهوم" و "مؤلفه‌های معنایی" تفاوت ماهوی ندارند؛ و نهایتاً تعیین مؤلفه‌های معنایی بعضی از مفاهیم - مثل "مارماهی" - نیاز به دانشی دارد، که همه‌کس ندارد. (Safavi, 2013, 309-310) در واقع، تعیین اینکه چه چیزی مفهوم است و چه چیزی مؤلفه معنایی، عمدتاً بسته به روش تحلیلگر و موقعیت متنی و کاربردی آن مفهوم دارد.

کارکرد ادبی مفهومیت با واسطه

عموماً برای زبان سه کاربرد در نظر می‌گیرند: تبادل اطلاعات، برای مثال اطلاع‌رسانی در مورد یک سانحه هوایی؛ ترغیب، برای مثال زبانی که در آگهی‌های بازرگانی و سخنرانی‌های سیاسی به کار می‌رود؛ خلق تجربه، برای مثال تجربه‌ای که شاعر برای مخاطب خود فراهم می‌کند؛ زبانی که خلق تجربه می‌کند، شعر نامیده می‌شود. این زبان، نقل تجربه نمی‌کند؛ امکان آن را فراهم می‌کند که مخاطب در تجربه شرکت کند. چنین زبانی، غنی‌تر و قوی‌تر از زبان متعارف است. زبان متعارف، تک‌بعدی است؛ صرفاً ناقل اطلاعات است؛ و صرفاً عقلانیت مخاطب را هدف می‌گیرد. اما زبان شعر دست‌کم چهار بعد دارد؛ نه تنها هوش، که حس‌ها، احساسات و تخیل انسان را به کار می‌گیرد. شعر از امکاناتی مثل دلالت ضمنی، صور خیال، استعاره، نماد، تناقض‌نما، تهمک، کنایه، واج‌آرایی،

وزن و .. بهره می‌گیرد. (Arp & Johnson, 2007: 649-654)

اما بنیامین تنها دو کارکرد برای زبان می‌شناسد: اطلاع‌رسانی و شاعرانه؛ بنابراین زمانی که می‌گوید شعر یک "شکل" (form) است، می‌خواهد بگوید شکل دلالت‌مندی آن با زبان متعارف تفاوت دارد؛ برای درک بهتر آنچه بنیامین می‌گوید، باید شکل را حلاجی کرد. شاید تمثیلی بتواند درک رابطه میان مفهومیت و دلالت را آسان‌تر کند. اگر هر ساختمانی را یک مفهوم بدانیم، از کنار هم قرار گرفتن ساختمان‌ها چیزی مثل شهر ساخته می‌شود. این شهر در واقع ذهنیت انسان است. جایگاه هر ساختمان در این چیدمان گسترده - یعنی نشانی هر مفهوم در میان مفاهیم دیگر - همان مفهومیت است. نکته‌ای که اغلب مورد غفلت واقع می‌شود، و توجه به آن می‌تواند روشنگر بسیاری ابهامات باشد، شکل دلالت است. در زبان‌شناسی، صورت نگارشی یا شنیداری یک واژه، دال، و مفهومی که برای ما تداعی می‌کند، مدلول، و این فرآیند دلالت نامیده می‌شود؛ که ما آن را دلالت کلامی می‌نامیم. برای مثال، واژه غنچه مفهوم غنچه را تداعی می‌کند. در ادبیات، گاهی مفهومی که به ذهن متبادر شده، خود می‌تواند مفاهیم دیگری را برای ما تداعی کند؛ یعنی مفهومی که در یک "دلالت کلامی" نقش مدلول را داشته، در فرآیند دیگری، که ما "دلالت ذهنی" می‌نامیم، نقش دال را ایفا می‌کند. برای مثال، مفهوم غنچه مفهوم دهان معشوق را تداعی می‌کند. در ادبیات به این نوع دلالت نام‌هایی مانند استعاره اطلاق می‌شود. چیزی که گاه بنیامین و بسیاری دیگر فراموش می‌کنند - یا دست‌کم صراحتاً بیان نمی‌کنند - این است که برای آنکه از واژه غنچه به مفهوم دهان معشوق برسیم، باید از دو دلالت بگذریم: دلالت کلامی و دلالت ذهنی. به عبارت روشن‌تر، میان واژه و مفهومیت، دو دلالت فاصله است و برای همین می‌گوییم که دلالت میان این دو، باواسطه است. به همین سبب است که بنیامین مفهومیت را، نوعی دلالت باواسطه می‌داند، و گاه مفهومیت را به معنای دلالت باواسطه به کار می‌برد. بر این مبنا باید مفهومیت را به دو زیرگروه تقسیم کرد: مفهومیت بی‌واسطه، که می‌توان معادل intension دانست، که تقریباً همان "تعریف تحلیلی" لغتنامه‌ای است؛ و مفهومیت باواسطه، که می‌توان معادل intension دانست؛ که مشخصه‌اش این است که تلویحاً تداعی می‌شود؛ مانند "تعریف تحلیلی" صراحتاً بیان نمی‌شود. پس اگر - در تمثیل فوق‌الذکر - نشانی یک خانه به شکل معمول یعنی "خیابان فلان، کوچه بهمان، پلاک بیسار" بیاید، معنای صریح محسوب می‌شود؛ و اگر به شکل "همسایه دیوار به دیوار معشوق" بیاید، مفهومیت نامیده می‌شود.

در منطق، اصطلاحاتی مانند "تعریف مفهومی" (intentional definition) و "تعریف مصداقی" (extensional definition)، سخنان بنیامین را تداعی می‌کند؛ اما این مفاهیم، خود زیرمجموعه "تعریف" شمرده می‌شوند، که زیرگروه‌های دیگری هم دارد. در آنجا، دو معیار برای تقسیم‌بندی "تعریف" به کار می‌رود: هدف تعریف و روش تعریف. فقط بر اساس روش تعریف، "تعریف" شامل چند گروه می‌شود: تعریف مصداقی، تعریف عملی، تعریف مفهومی و تعریف متنی؛ و تعریف مفهومی، خود به چند گروه تقسیم می‌شود: تعریف به مترادف، تعریف به عام و خاص، تعریف به سلسله اوصاف، تعریف به اضافه، تعریف با ارجاع به مفردات، تعریف به مؤلفه‌ها، تعریف ضمنی، تعریف تشبیهی و تعریف به ضد (Khandan, 2014: 68-87). برای روشن شدن مطلب اشاره می‌کنیم که تعاریفی مثل تعریف تشبیهی - یعنی تعریف چیزی با استفاده از شباهت آن با مفهومی دیگر - و تعریف به ضد - یعنی تعریف چیزی با استفاده از مفهوم متضاد آن - عملاً ما را به سطح آرایه‌های ادبی می‌رسانند؛ یعنی اگر آنچه گفتیم، مورد نظر بنیامین بوده باشد، کم‌توجهی او به آرایه‌های ادبی را توجیه می‌کند. حجم مطالب مربوط به این مبحث بیش از آن است که بتوان همه را ذکر کرد. نهایتاً با توجه به آنچه ذکر شد، محدوده مفهومیت بسیار نامشخص است و بسته به ذهنیت فرد - یعنی مجموعه مفاهیم و روابط میان مفهومی درون ذهن هر فرد - و میزان دقت هر فرد، از فردی به فرد دیگر تغییر می‌کند.

آیا هر خواننده‌ای را می‌توان مخاطب شعر به شمار آورد؟ بنیامین معتقد است که برای شناخت هنر، نباید به مخاطب آن - یا حتی مخاطب آرمانی - اندیشید؛ چرا که آثار هنری برای مخاطب خلق نشده‌اند؛ نه شعر، نه تابلوی نقاشی، نه سمفونی، هیچکدام برای مخاطب خلق نشده‌اند. (Benjamin, 1996b: 253) اساساً اگر که شعر را ثمره الهام بدانیم، پس آغازی اتفاقی دارد؛ ولی آیا محصول نهایی الهام نیز فاقد هدف و مقصود است؟ کدامیک از شاهکارهای شعری فاقد هدف یا پیام‌اند؟ به باور ما، نباید آغاز پیش‌بینی نشده را با جهت‌نیافتگی اشتباه کرد. شاعر از جهتی عامل است و از جهتی معلول؛ هم توان تصمیم‌گیری دارد، و هم از عهده همه‌کاری برنمی‌آید. آنچه او می‌گوید، ریشه در تجربیات حسی، احساسی، ادراکی و خیالی او دارد؛ و نمی‌تواند پا را فراتر از محدوده تجربیات خود بگذارد؛ بنابراین مخاطب شعر او، آن است که تجربیاتی، تقریباً مشابه او داشته باشد؛ یعنی هم‌دوره او باشد، هم‌شهری او باشد، همان کتاب‌ها را که او خوانده،

خوانده باشد و خلاصه مثل او زندگی کرده باشد. در مجموع می‌توان گفت، حتی اگر شعری برای مخاطب خاصی گفته نشده باشد، محدودیت‌های ذاتی شاعر سبب می‌شود که شعر او مخاطب خاص خودش را داشته باشد. شعری که به هنگام رنسانس در ایتالیا گفته شده - فارغ از سدّ زبانی - برای بومیان آمازون چه اندازه قابل فهم است؟ آیا خود زبان نمی‌تواند محدوده مخاطبان اثر هنری را محدود کند؟ با توجه به اینکه شعر نوعی تجربه است، آیا خواننده‌های یک شعر می‌توانند تجربه‌های مشترکی داشته باشند؟ در واقع تجربه مشترک به معنای تداعی‌های مشترک است؛ و تداعی‌های مشترک به لطف مفهومیت‌های مشترک است، که تحقق می‌یابد. بعید می‌نماید که نقشه ذهنی - مجموعه مفاهیم و روابط میان مفهومی درون ذهن - افرادی که اشتراکات زیستی کمی دارند، مشترکات زیادی داشته باشد.

اساساً تأکید بنیامین بر مفهوم و معنا، سبب نادیده گرفتن ارکان دیگر شعر می‌گردد. برای او ابزارهایی مانند عروض و قافیه و امثالهم، مسائل حاشیه‌ای هستند؛ به باور ما، ارزیابی کامل شعر بدون در نظر گرفتن تمام ابزارهای شاعرانه محال می‌نماید. برای مثال، واج‌آرایی به عنوان تکنیکی که فاصله بعیدی با معنا دارد، گاه در شعر نقشی تعیین‌کننده می‌یابد و می‌تواند جای مفهومیت را بگیرد. بنیامین تلویحاً به مواردی مانند تمثیل و نماد - analogies and symbols - اشاره می‌کند (Ibid: 255) ولی در تحلیل شعر آنها را نادیده می‌گیرد؛ و این نکته را شاید بتوان نقطه ضعف او دانست. البته او قائل به وجود چیزی تحت عنوان زبان ادبی است (Benjamin, 1997b: 158) هرچند که معتقد است تمامی اشعار، ساختار واحدی ندارند و ساختار هر شعر را باید به صورت مجزا بررسی کرد. به باور ما، تقلیل شعر به مجموعه‌ای از مفهومیت‌ها، نمی‌تواند تصویر تمام‌عیاری از شعریت ارائه کند.

ترجمه‌شناسی مفهومیت

به اعتقاد بنیامین، ترجمه را باید پایه‌ای‌ترین بخش نظریه زبان‌شناسی دانست، زیرا چنان فراگیر و نیرومند است که نمی‌توان آن را امری ثانویه به شمار آورد (Benjamin, 1996a: 69). تا جایی که ما می‌دانیم در حوزه زبان‌شناسی هیچ شخصیت شناخته شده‌ای چنین اعتباری برای ترجمه قائل نبوده است. بنیامین ترجمه و شعر را از اشکال هنری می‌داند؛ ولی ماهیت آنها را یکی نمی‌داند؛ اگر شعر، به واسطه الهام خلق شده - یعنی

بدون هدفمندی آغاز شده - آیا ترجمه که با هدفمندی انجام می‌شود، می‌تواند ماهیتی مشابه شعر داشته باشد؟ اگر شعر - چنان که پیش‌تر گفته شد - ناقل مفهومیت باشد، می‌توان ترجمه‌ای را که صرفاً معنا را نقل می‌کند واجد ارزش دانست؟ (Benjamin, 1996b: 253-254)

اما نقطه‌ثقل بوطیقای بنیامین "مفهومیت" است. برای فهم آنچه می‌گوید به یک مثال توجه کنید: معنای صریح کلمه‌های "brot" آلمانی و "pain" فرانسه، "نان" است؛ ولی "مفهومیت" آنها متفاوت است. یعنی جایگاه مفهوم "نان" - اگر مجموعه مفاهیم هر زبانی را ذهنیت بنامیم - در ذهنیت آلمانی، با جایگاه آن در ذهنیت فرانسوی تفاوت دارد؛ همین اختلاف مفهومیت است که باعث می‌شود در ترجمه، هیچ‌یک از آنها نتواند معادل دیگری به شمار آید. در یک چشم‌انداز وسیع‌تر، مفهومیت هر واژه یک زبان با مفهومیت واژه متناظر آن در زبان دیگر فرق دارد. نکته آخر اینکه بنیامین مجموعه چند مفهومیت را نیز مفهومیت می‌نامد؛ یعنی مجموعه مفهومیت‌های یک شعر، یا یک زبان در بیان او بازهم مفهومیت نام دارد.

در واقع مفهوم و مفهومیت تقریباً همان چیزهایی هستند که در فرهنگ‌نویسی به ترتیب "تعریف لغوی" و "تعریف تحلیلی" می‌نامند؛ و به لطف وجود شبکه‌ای از مفاهیم است، که تحقق مفهومیت ممکن می‌گردد. مفاهیم به شکلی در ذهن قرار گرفته‌اند که هرکدام با شماری از مفاهیم دیگر رابطه دارند. روابط میان این مفاهیم، شبیه روابط مجموعه‌های ریاضی است؛ برای مثال، گربه، شیر و پلنگ عضو مجموعه گربه‌سانان‌اند و گربه‌سانان و سگ‌سانان عضو مجموعه پستانداران و الی آخر. زبان دو لایه دارد: مفاهیم و کلمات. همانطور که بین مفاهیم روابطی وجود دارد، روابطی هم میان کلمات و مفاهیم وجود دارد؛ شرایط زیست‌انسانی، به این روابط شکل داده‌اند و هر کلمه‌ای را به مفهومی بسته‌اند و هر مفهومی را به مفاهیم دیگر گره زده‌اند؛ نتیجه این شده که کلمه‌ای مفهومی را تداعی می‌کند - که بنیامین به آن معنا [یعنی معنای صریح] می‌گوید - و مفهوم تداعی شده - که در محل تلاقی مفاهیم دیگر قرار دارد - مفاهیم معرف خود را تداعی می‌کند، که بنیامین به مجموع آنها مفهومیت می‌گوید.

از آنجا که بنیامین قائل به تقابلی میان معنای صریح و مفهومیت است، رسالت شاعر، به اعتقاد او، تکیه بر عناصر غیر صریح زبانی (linguistic contextual aspects) است؛ درون یک اثر ادبی، عناصر متکثر زبانی (یا بیانی) به نوعی هم‌گرایی و درهم‌تنیدگی می‌رسند،

که در ذهن مخاطب، تجربه‌ای واحد را خلق می‌کند؛ یعنی در حیطه ذهنیت است که شعر به صورت یکپارچه تجربه می‌شود. از آنجا که هر زبانی از لحاظ لفظی و مفهومی با زبان‌های دیگر تفاوت دارد، سؤال کلیدی این است که آیا ترجمه شعر اساساً امکان‌پذیر است؟ پاسخ بنیامین، به عنوان مترجم مثبت است؛ و به عنوان نظریه‌پرداز نه چندان مثبت؛ چرا که معتقد است همه عناصر شعر را نمی‌توان ترجمه کرد؛ و تمامیت شعر هم در ترجمه از دست خواهد رفت. او مفاهیم نظریه سنتی ترجمه را زیر سؤال می‌برد؛ ترجمه تحت‌اللفظی به بهانه وفاداری به متن مبدأ، نمی‌تواند مفهوم کامل شعر را برساند؛ حتی ممکن است به خلق چیزی نامفهوم بیانجامد؛ چرا که شعر، جمع جبری معنای صریح کلمات نیست. ترجمه آزاد هم اگر مقید به مفهوم متن مبدأ نباشد، نقض غرض است. پس شیوه‌ای درست این کار چیست؟

همانطور که اشاره شد، شعر در حیطه ذهنیت - به عبارت دقیق‌تر ذهنیت مخاطب - است که به شکل یکپارچه تجربه می‌گردد؛ یعنی مرز میان عناصر شعری - یعنی استعاره، نماد، تناقض‌نما، تهکم، کنایه .. - محو شده، محتوای این عناصر درهم نوب می‌گردد. به اعتقاد بنیامین، رسالت مترجم این است که با ریختن این کلیت مذاب در قالب زبان مقصد، اثری خلق شود، که با خواندن آن، بتوان تجربه خواننده زبان مبدأ را - تا جای ممکن - بازآفرینی کرد. عموماً گمان بر این است که در عملیات ترجمه باید برای هر کدام از عناصر ادبی مبدأ، معادلی در متن مقصد یافت؛ بنیامین این نظر را رد می‌کند، و چون می‌داند نمی‌توان همه عناصر متن مبدأ را بازآفرینی کرد، اضافه می‌کند که مترجم باید دغدغه بازآفرینی مفهومیت را داشته باشد، نه ایجاد شباهت‌های ظاهری را. او وفاداری را، در ترجمه، رها شدن از معنا می‌داند. این تصور که معنای صریح، نقش مهمی در ساختار شعر ندارد و حذف آن آسیبی به تجربه خواننده نمی‌زند، به باور ما درست نمی‌تواند باشد؛ یکی از کارکردهای معنای صریح - با فرض اینکه در تجربه ذهنی خواننده تأثیری نداشته باشد؛ که دارد - این است که به شعر نوعی انسجام ظاهری می‌بخشد.

بنیامین رسالت مترجم را این می‌داند که مفهومیت‌های زبان خود را تا جای ممکن به کار گیرد؛ و در صورت امکان، مفهومیت‌های تازه‌ای خلق کند، تا بتواند تجربه شاعرانه مقصد را بازآفرینی کند. برای انجام این کار - یعنی ترجمه شعر، نه برای مثال ترجمه رمان - عدول از قواعد متعارف نحو - و حتی صرف - امری متداول

است؛ این امر نشاندهنده اهمیت چیدمان مفهومی‌هایی است که مفهومی‌ت گسترده‌تری را شکل می‌دهند. بنابراین مترجم به قصد تبعیت از مفهومی‌ت مبدأ، گاه لازم است از قواعد نحو مقصد تعدی کند؛ یعنی ساختار نحو مبدأ را مستقیماً وارد زبان مقصد کند، که در ترجمه‌شناسی کلاسیک گریته‌برداری نامیده می‌شود (Eslami & Farsian, 2018: 38)؛ ولی باید توجه داشت که در اینجا، نه مفهوم، که مفهومی‌ت است که در مقابل لفظ قرار می‌گیرد. در ضمن نباید فراموش کرد که تفاوت نحوی، محدود به نکات ساده‌ای مانند مکان فعل نیست. زبان‌ها تفاوت‌های ساختاری بنیادینی دارند، که بر اساس آنها طبقه‌بندی می‌شوند: تصریفی، پیوندی، منفک و پیچیده. (Alborzi & Raeisi, 2009: 65-67)

برای آنکه به تصور بهتری از آنچه در طول این مقاله گفته شد برسیم، بهتر است نمونه‌ای عینی را بررسی کنیم. کریم امامی نقل می‌کند که به هنگام ترجمه شعر فروغ فرخزاد، او "در باره <پایین رفتن از پله متروک> می‌گوید مقصود رفتن به زیرزمین است و دوباره دیدن چیزهای کهنه دورانداخته. در انگلیسی قاعداً باید بگوییم <بالا رفتن از پله متروک> چون بالاخانه زیرشیروانی است که معمولاً انبار اثاث اسقاط می‌شود و نه زیرزمین. اما همان پایین رفتن را نگاه می‌داریم." (Emami, 2011: 17)

در این بخش از شعر، طبیعتاً مفهومی‌ت‌های متعددی وجود دارد؛ یکی از آنها که قرار است بدون دلالت مستقیم به مخاطب انتقال یابد، "انبار اثاث اسقاط" است؛ کلمه‌ای که می‌تواند این مفهوم را به شکل صریح منتقل کند "انباری" است؛ این همان "معنا"ی بنیامین است، که استفاده از آن شعریت شعر را منحل می‌کند. معادل انگلیسی "انباری" هم ترجمه آن را منحل می‌کند. باید توجه داشت که ترجمه تحت‌اللفظی "پایین رفتن از پله متروک" نمی‌تواند منظور شاعر را منتقل کند؛ چرا که نمی‌تواند مفهومی‌ت "بالاخانه زیرشیروانی" را به مخاطب انگلیسی منتقل کند. اما چرا "بالا رفتن" را به جای "پایین رفتن" نمی‌گذارند؟ امامی در این مورد چیزی نمی‌گوید؛ اما می‌توان تصور کرد که برای فروغ مفهومی‌ت خود "پایین رفتن" هم مهم بوده، و می‌اندیشیده که مفهومی‌ت "بالا رفتن" درست متضاد "پایین رفتن" است. توجه داشته باشید که حتی اگر تغییرات، بدون هیچ مشکلی بر بخشی از شعر اعمال شود، می‌تواند منجر به تعارضاتی میان آن بخش و بخش‌های دیگر شعر گردد. این نشان می‌دهد که تحقق آنچه بنیامین می‌گوید چه اندازه با واقعیت موجود فاصله دارد.

نتیجه‌گیری

از آنجا که اعتقاد داشتیم که مغفول‌ماندن کلیدواژه‌ای مانند مفهومیت، موجب مخدوش شدن نظرات بنیامین می‌گردد، در این مقاله تلاش شد به درک روشن‌تری از این مفهوم رسیده، نشان داده شود که فهم آنچه او در حوزهٔ زبانشناسی و ادبیات می‌گوید در گرو درک درست مفهومیت است. در این کار از منابع متعددی به زبان‌های فارسی، انگلیسی و فرانسه بهره بردیم، ولی منابعی که پایهٔ کار ما قرار گرفت، ترجمهٔ هاوارد زون از رسالات "رسالت مترجم" و "در باب زبان و زبان بشری" بود.

بنیامین صراحتاً هر موجود جاندار و بی‌جان را صاحب زبان می‌داند؛ البته او بر این باور است که زبان بشری دو لایه دارد: ذهنی و کلامی؛ لایهٔ کلامی متشکل از کلمات است؛ و کلمات حاوی معنا هستند. معنای مذکور همان "تعریف لغوی" است، که در بعضی از واژه‌نامه‌ها، در مقابل هر مدخل آورده می‌شود. لایهٔ ذهنی متشکل از مفاهیم است؛ و هر مفهوم، بر اساس جایگاهی که در میان مفاهیم دیگر دارد - یا روابطی که با مفاهیم دیگر دارد - صاحب تعریفی می‌شود، که به آن مفهومیت می‌گوییم. مفهومیت تقریباً همان "تعریف تحلیلی" است که در بعضی از واژه‌نامه‌ها، در مقابل هر مدخل آورده می‌شود.

مفهومیت معادل برگزیدهٔ ما بود، برای intention - که آن را مترادف تقریبی - intention دانستیم - که در متن "در باب زبان و زبان بشری" و "رسالت مترجم" چندین بار به کار رفته است؛ و مفسران بنیامین، به این اصطلاح، به طور بایسته نپرداخته‌اند؛ این اصطلاح، عموماً در فارسی به "قصد" [و مترادفات آن] ترجمه می‌شود، که نوعی عاملیت و فاعلیت را می‌رساند؛ و از این رو نمی‌تواند به متن و واژه نسبت داده شود؛ سپس تلاش کردیم با ارائهٔ شواهد و قرائن بسیار به معنای دقیق‌تری از مفهومیت برسیم. چیزی که گاه بنیامین و بسیاری دیگر فراموش می‌کنند - یا دست‌کم صراحتاً بیان نمی‌کنند - این است که میان واژه و مفهومیت، دو دلالت فاصله است، و برای همین می‌گوییم که دلالت میان این دو باواسطه است. به همین سبب است که بنیامین مفهومیت را، نوعی دلالت باواسطه می‌داند، و گاه مفهومیت را به معنای دلالت باواسطه به کار می‌برد. بر این مبنا باید مفهومیت را به دو زیرگروه تقسیم کرد: مفهومیت بی‌واسطه، که می‌توان معادل intension دانست، که تقریباً همان "تعریف تحلیلی" لغتنامه‌ای است؛ و مفهومیت باواسطه، که می‌توان معادل intention دانست؛ که مشخصه‌اش این است که تلویحاً تداعی

می‌شود؛ مانند "تعریف تحلیلی" صراحتاً بیان نمی‌شود. از آنجا که او قائل به تقابلی میان معنای صریح و مفهومیت است، اگر مفهومیت، به شکل "تعریف تحلیلی" در شعر بیاید، مجموعه‌ای از معناهای صریح محسوب می‌شود؛ یعنی تغییر ماهیت می‌دهد.

به باور بنیامین، معنای کلمات به اصطلاح معادل، در زبان‌های مختلف یکی است، ولی "مفهومیت" آنها متفاوت است. یعنی مفهومیت "brot" برای آلمانی‌زبان با مفهومیت "pain" برای فرانسوی‌زبان تفاوت دارد، در حالی که مدلول هر دو کلمه دقیقاً یک چیز است. در یک چشم‌انداز وسیع‌تر، مفهومیت تمامی واژه‌های (به اصطلاح معادل) هر زبان با مفهومیت واژه‌های زبان دیگر فرق دارد. از آنجا که هر زبانی از لحاظ لفظی و مفهومی با زبان‌های دیگر تفاوت دارد، سؤال کلیدی این است که آیا ترجمه شعر اساساً امکان‌پذیر است؟ پاسخ بنیامین، به عنوان مترجم مثبت است؛ و به عنوان نظریه‌پرداز نه چندان مثبت؛ چرا که معتقد است اولاً مفاهیم و روابط میان مفهومی، یا به عبارت ساده‌تر مفهومیتهای هر زبانی با زبان‌های دیگر تفاوت دارد. ثانیاً همه عناصر شعر را نمی‌توان ترجمه کرد؛ و تمامیت شعر هم در ترجمه از دست خواهد رفت. او مفاهیم نظریه سنتی ترجمه را زیر سؤال می‌برد؛ ترجمه تحت‌اللفظی به بهانه وفاداری به متن مبدأ، نمی‌تواند مفهوم کامل شعر را برساند؛ حتی ممکن است به خلق چیزی نامفهوم بیانجامد؛ چرا که شعر، جمع جبری معنای صریح کلمات نیست. ترجمه آزاد هم اگر مقید به مفهوم متن مبدأ نباشد، نقض غرض است. پس شیوه‌ای درست این کار چیست؟

عناصر متکثر زبانی (یا بیانی) در ذهن مخاطب شعر، تجربه‌ای واحد را خلق می‌کنند؛ یعنی در حیطه ذهنیت شعر به صورت یکپارچه تجربه می‌شود؛ به زبان ساده‌تر مرز میان عناصر شعری محو شده، محتوای این عناصر درهم نوب می‌گردد. به اعتقاد بنیامین، رسالت مترجم این است که با ریختن این کلیت مذاب در قالب زبان مقصد، اثری خلق کند، که با خواندن آن، بتوان تجربه خواننده زبان مبدأ را - تا جای ممکن - بازآفرینی کرد. او که می‌داند نمی‌توان همه عناصر متن مبدأ را بازآفرینی کرد، اضافه می‌کند که مترجم باید دغدغه بازآفرینی مفهومیت را داشته باشد، نه ایجاد شباهت‌های ظاهری را. او وفاداری را، در ترجمه، رها شدن از معنا می‌داند. این تصور که معنای صریح، نقش مهمی در ساختار شعر ندارد و حذف آن آسیبی به تجربه خواننده نمی‌زند، به باور ما درست نمی‌تواند باشد؛ یکی از کارکردهای معنای صریح - با فرض اینکه در تجربه ذهنی خواننده تأثیری نداشته باشد، که دارد - این است که به شعر نوعی انسجام

ظاهری می‌بخشد.

بر اساس تفسیری که ما از "رسالت مترجم" ارائه کردیم، آنچه سبب انسجام بوطیقای بنیامین می‌شود، مفهومیت است. لازم به ذکر است که این مفهوم، تاکنون مورد توجه مفسران قرار نگرفته است. به باور بنیامین، همین مفهومیت است که شعریت شعر را می‌سازد؛ و باز همین مفهومیت است که علت بقای شعریت ترجمه شعر است. اما مفهومیت اساساً مبهم است. از لحاظ نظری تعریف جامع و مانعی ندارد؛ چرا که نسبت ذاتی مفهومیت است؛ و از لحاظ عملی از زبانی به زبان دیگر، و از فردی به فرد دیگر تغییر می‌کند، چرا که ذهنیت شخصی و فرهنگی هر فرد متفاوت است.

Intention: Centroid of Benjamin's Poetics

Homayoun Eslami¹، Mohamad Javad Kamali²

Abstract

Introduction

Walter Benjamin is a thinker standing on the edge of the border of the tradition and modernity. He tries to understand the modern dimensions of art and culture. By using literary techniques, he mixes metaphysical justification with objective facts and creates an unusual language that is not easy to understand. His concepts are ambiguous and if we want to understand them in the context of their traditional application, we will go into the dark.

Background Study

Understanding and defining Benjamin's key concepts is the first step in analyzing his works. Unfortunately, we have not seen any effective action to solve this problem. That is why there have been various and contradictory versions of Benjamin. One of his most important key terms is "intention"; if we do not have knowledge of it, we cannot understand his poetics.

1. Ph.D. student. French Department. IAU, Mashad Branch. Iran

2. Associate Professor of French Department. IAU, Mashad Branch. Iran

Discussion

According to Benjamin, everything has a language; and every expression of life is a kind of language. He believes that the human language is different from the language of other beings, and has two layers namely mental and linguistic. The contents of the mental layer are mental entities and that of the linguistic layer, linguistic entities. Each linguistic entity refers to a [or more] meaning[s] directly, and to an [or more] intention[s] indirectly. Because its meaning is not clear, using various authoritative sources, we assume that "intention" is almost synonymous with "intension with an s"; and by offering various evidence, we prove our claim and explain in detail that "intention" is almost the intentional definition in logic.

According to him, language can be used in a twofold manner, namely to transfer the meaning, which is the direct association, and to transfer the "intention", which is the indirect association. Indeed, there is a network of concepts in the human mind. The relationships between these concepts are similar to those of the sets in the set theory, and define the identity of each concept; and the identities, or in the other words, the "intentions" make up the essence of poetry.

Finally, we examine Benjamin's definition of translation. According to him, the denotation of "brot" (in the German language) and "pain" (in the French language) is "bread", but their intentions are different. For this reason, they cannot be equivalent. From a wider perspective, the intentions of all the words of each language are different from those of the other language. Benjamin believes that the type of the signification makes the form of a poem, and a translated poem, in which intention does not exist, does not contain the essence of poetry and is not a poem at all.

Conclusion

Based on the literature about Benjamin, his commentators have not ana-

lyzed the "intention". This term generally refers to the agency and subjectivity, and so words and texts cannot have "intention"; and according to a multitude of evidence, the "intention" means almost "intentional definition" in logic. Benjamin believes that the relation between a word and its "intention" is indirect; and he uses the "intention", sometimes in the sense of an indirect association. Based on the interpretation given in this article, we can understand the key concepts of Benjamin, namely, language, poetry, and translation only if the key role of the "intention" is recognized. However, it seems that "intention" is fundamentally ambiguous, theoretically a little vague, and practically different from one language to another and even from one person to the next.

Keywords: Linguistics, Poetry, Translation, Walter Benjamin, Intention

References:

- Alborzi, Parviz, Raeisi, Rana (2009), "Barresi-ye Seir-e Tahavvol-e Zabanshenasi-ye Moghabeleyi", In *CLLS*, vol. 2, n° 3, pp. 55-73.
- Arp, Thomas R., Johnson, Greg, (2007), *Perrine's Literature: Structure, Sound and Sense, Volume 2: Poetry*, California: Wadsworth Publication.
- Ashoori, Dariush (2005), *Farhang-e olum-e ensani*, Tehran: Nashr-e Markaz.
- Audi, Robert (1999), *The Cambridge Dictionary of Philosophy*, New York: Cambridge University Press.
- Augustyn, Adam, Bauer, Patricia, Duignan, Brian, Eldridge, Alison, Gregersen, Erik, Luebering, J.E., Zelazko, Alicja (2019), "intension", *Encyclopaedia Britannica*, from <https://www.britannica.com/topic/intension>
- Benjamin, Walter (1996a), "The Language as Such and on the Language of Man", In Marcus Bullock and Michael W. Jennings, eds, *Walter Benjamin: Selected Writings, Volume 1: 1913-1926*, Trans. Howard Zohn, Harvard: Belknap Press of Harvard University Press, pp. 62-74.

Benjamin, Walter (1996b), "The Task of the Translator", In Marcus Bullock and Michael W. Jennings, eds. *Walter Benjamin: Selected Writings, Volume 1: 1913-1926*, Trans. Howard Zohn, Harvard: Belknap Press of Harvard University Press, pp. 253-263.

Benjamin, Walter (1997a), "L'abandon du traducteur : Prolégomènes à la traduction des "Tableaux parisiens" de Charles Baudelaire", In *TTR : traduction, terminologie, rédaction*, vol. 10, n° 2, Trans. Laurent Lamy & Alexis Nouss, pp. 13-69.

Benjamin, Walter (1997b), "The Translator's Task, Walter Benjamin (Translation)", In *TTR : traduction, terminologie, rédaction*, vol. 10, n° 2, Trans. Steven Rendall, pp. 151-165.

De Man, Paul (1985), "Conclusions" Walter Benjamin's 'The Task of the Translator' Messenger Lecture, Cornell University, March 4, 1983", *Yale French Studies*, 69, pp. 25-46.

Emami, Karim (2011), *Az Past va Boland-e Tarjomeh*, Vol 1, Tehran: Niloofar.

Eslami, Homayoun, Farsian, Mohammad Reza (2018), "Barresi-ye Karamadi-ye Foonoon-e Haftgane-ye Sabkshenasi-ye Tatbigi dar Charchoob-e Tarjome-ye Adabi", In *Naghd-e Zaban va Adabiyat-e Khareji*, vol. 15, n° 20, pp. 33-49.

Jacob, Pierre (2019), "Intentionality", The Stanford Encyclopedia of Philosophy, from <https://plato.stanford.edu/archives/spr2019/entries/intentionality/>

Khandan, Ali Asghar (2014), *Mantegh-e Karbordi*, Tehran: Samt.

Rendall, Steven (1997), "Notes on Zohn's Translation of Benjamin's 'Die Aufgabe des Übersetzers'", In *TTR : traduction, terminologie, rédaction*, vol. 10, n° 2, pp. 191-206.

Safavi, Kourosh (2013), *Daramadi bar Manishenasi*, Tehran: Pazhuheshgah-e Farhang va Honar-e Eslami.

Sontag, Susan (1980), *Under the Sign of Saturn*, New York: Farrar, Straus & Giroux.